

زمستان را بهاری شعله‌ور باش*

یادی از م. آزاد

الف. در نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ در مجله «دنیای سخن» از عمران صلاحی شعری نشر یافت. من این شعر را بسیار دوست دارم و گاه و بی‌گاه ورد زبانت است.^۱ شاعر در بند آخر شعرش می‌گوید:

«سال را با اشک ورق زد

همه فصل‌ها زمستان بود»

سال گذشته، نه تنها برای صاحب این قلم، که به احتمال، برای عده‌ای درخور توجه از دوستان ادب و فرهنگ ایران، سالی بسیار تلخ بود. سال سوگ‌های پیاپی بود. به تعبیر صلاحی، سالی بود که با اشک، آن را ورق زدیم. دست کم، در حوزه ادب و قلم، درگذشت شاهرخ مسکوب (متولد ۱۳۰۴)، کریم امامی (متولد ۱۳۰۹)، منوچهر آتشی (متولد ۱۳۱۲) و محمود مشرف آزاد تهرانی یا م. آزاد (متولد ۱۳۱۲) بسیار ناگوار بود. اما به راستی، آدمی در برابر طبیعت چه چاره‌ای می‌تواند داشته باشد؟ در این نوشته، تنها به جوانی از شخصیت م. آزاد اشاره می‌کنم. زیرا از سویی، اغلب شعرها و نوشته‌های او را، که از نیمه دهه ۱۳۳۰ تا نیمه دهه ۱۳۸۰ در کتاب‌ها و نشریه‌ها آمده است، خوانده‌ام و از دیگر سو، فراتر از یک دهه هم با او آشنایی داشته‌ام و از گفت‌وگو با وی در زمینه‌های مختلف فرهنگی و ادبی بهره برده‌ام.

ب. م. آزاد شاعر و منتقدی انسان‌گرا (Humanist) و انسان‌دوست (Humanitarian) بود و در همه زندگی‌اش به معیارهای انسانی وفاداری گسترده‌ای نشان داد. از این رو، با وجود پافشاری بر اصول خویش، از گفت‌وگو با دیگران شانه خالی نمی‌کرد و حتی از هم‌صحبتی با کسانی که فرسنگ‌ها از آن‌ها دور بود، ابایی نداشت. با آن‌که گه‌گاه، به‌ویژه در چند گفت‌وگوی مطبوعاتی، به داوری‌هایی تند درباره چند تن روی آورد، اما بسیار زود بر سر پیمان نخستین بازمی‌گشت و اعتراف می‌کرد که بیش از حد کلافه شده و کار درستی نکرده است. آزرده‌جانی م. آزاد در زندگی شخصی، شاید تأثیر یافته از نقش ناتمام یا موقعیت نیم‌سوخته روشن‌فکر معاصر ایرانی بود و این نکته، تنها به م. آزاد مربوط نمی‌شود.

پ. با این همه، عنصر فروتنی در شخصیت م. آزاد بسیار برجسته بود. در واقع، او بر خلاف عده‌ای از دانشوران و قلمزنان معاصر، که من می‌شناسم و شما نیز، دوست نداشت تا هر لحظه با گفتار یا رفتارش، مقام و موقعیت فرهنگی و ادبی‌اش را به آشنا یا بیگانه اعلام کند. می‌دانست که این‌گونه مقام‌ها و موقعیت‌ها، به تدریج و با کار درست و سنجیده،

* / اعتماد ملی (ویژه نوزدهم، ۱۳۸۵، ص ۸۵).

۱. تجدید چاپ در: گزیده ادبیات معاصر: عمران صلاحی (کتاب نیستان، ۱۳۷۸، صص ۱۳ - ۱۲).

حاصل می‌شود. بنابراین، با اعتماد به نفس مخصوص به خود، باکیش نبود که دیگران درباره‌اش چه می‌اندیشند. حتی می‌دانست و به‌صراحت می‌گفت که در زمینه شعر، آردش را بیخته و الکش را آویخته است. اما تردید نیست که دل‌مشغولی اصلی و اساسی‌اش تا واپسین روزهای زندگی، تنها «شعر» بود و بس. م. آزاد برای کیمیایی به نام «شعر» قدر و قیمتی قائل بود و یه‌دست آوردن این کیمیا را کار آسانی نمی‌پنداشت. به‌نظر می‌آید در این زمینه، صریح بود و بی‌مجامله. البته، حق‌گویی و گاه تلخ‌گویی وی را عده‌ای نمی‌پسندیدند. با این همه، به‌نظر نمی‌آید که م. آزاد در این زمینه، با کسی خصومتی شخصی داشته باشد. برای او معیار، تنها رسیدن به زیبایی انسانی بود. تصور می‌کنم که همشینی‌های دوره‌ای و گسترده با چهار قلّه برجسته شعر معاصر، یعنی احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، سهراب سپهری و فروغ فرخزاد، در دهه‌های ۱۳۶۰ - ۱۳۳۰ نکته‌ای را در او قوت بخشیده بود. آن نکته این بود که معیارهایش را در زمینه «شعر» بالا بگیرد و حتی در مقام انتقادهای وسواس‌آمیز نسبت به شعر خود برآید. تصور می‌کنم م. آزاد، به‌راستی، به چنین موقعیتی رسیده بود.

ت. م. آزاد مانند همه ما انسان بود و عیب‌هایی داشت. اما این عیب بزرگ را نداشت که نان به نرخ روز بخورد. او به کاری که می‌کرد و راهی که می‌رفت، مؤمن بود و با ابتدال و بی‌رسمی گندم‌نمایان جو فروش هم میانه‌ای نداشت. شاید بهتر است بگویم که متزلزل نبود و به زلال سرچشمه‌های انسانی می‌اندیشید. اما نمی‌خواهم بگویم که هر چه می‌گفت و می‌نوشت، سره و سنجیده بود. چنین ادعایی بی‌جاست. با این همه، باید اشاره کرد که بسیاری از آراء ادبی م. آزاد چهارچوبی استوار و درخور تأمل داشت. با گذشته دورتر کار ندارم. اما در میانه سال‌های ۸۴ - ۱۳۷۶ که فضای فرهنگی رو به باز شدن گذاشت، تا چه حد رسانه‌های فرهنگی از او سراغ گرفتند؟ آیا انتقادهای بی‌پرده م. آزاد را از ابتدالی که در برخی زمینه‌های ادبی بدان دامن زده شد و حاصلش را پس از فرونشستن غبارها در حکم «هیچ» می‌بینیم، شنیدیم؟ به یاد دارم هنگامی که در اواخر اسفند ۱۳۸۱ فرخ تمیمی درگذشت، فرهاد عابدینی، شاعر و کوشنده ادبی بسیار فروتن، تصمیم گرفت تا پیام تسلیتی تنظیم کند. دوستی پیشنهاد کرد که این پیام را دوست دیرین تمیمی، م. آزاد بنویسد و او نوشت: «در این مرگ‌مرگ شعر، مرگ تمیمی...». اما آزاد نه از «شعر» ناامید بود و نه از «شاعران». تنها می‌خواست هشدار دهد که به تأکید خودش در یکی از شعرها، «گل پژمرده گلخانه» نشویم و حتی در زمستان «بهاری شعله‌ور» باشیم. کالبه خلاصه شده از درد م. آزاد، در دوم بهمن ۱۳۸۴ در امامزاده طاهر کرج به تعبیر دوستش، اخوان ثالث، چند ساعت «چون نگاه ناباوری روی دست ما، دل ما» باقی ماند تا سرانجام، دو - سه ساعتی پس از نیم‌روز، در هنگامه‌ای پُر برف، در آغوش خاک، با به تعبیر دوست دیگرش، فرخزاد، در «خاک سرد پذیرنده» آرام گرفت. یادش در روزهای پایانی هر زمستان، که به بهار می‌اندیشیم، با ماست.

اسفندماه ۱۳۸۴، تهران